

تاریخچه رمان پلیسی

«... من رمان پلیسی زیاد می‌خوانم؛ افسوس که اکنون دیگر در این رمان‌ها بدنبال احساسات شاعرانه بیهوده و عالی «فانتوما»، جذبه کودکانه «آرسن لوپن» و ملایمت‌حزن‌انگیر «رولتایی» نمی‌گردم بلکه چیزی دیگر، نیرومی و شیوه‌ای درونی (یک نوع شناسایی روح) می‌یابم که براتب از آنچه رمان نویس‌های ما می‌نویسند بالاتر است ...»

اغلب می‌پرسند: آیا شاهکارهای ناشناسی وجود دارد؛ از وقتی من با آثار نویسندگان رمان‌های پلیسی جدید آشنا شده‌ام می‌توانم باین سؤال پاسخ مثبت دهم ...»

مقدمه‌ای که ژان کوکتو شاعر و نویسنده فرانسوی بر کتاب «تاریخچه رمان پلیسی» تألیف فریدون هویدا^۱ نوشته این‌طور شروع می‌شود و از اینکه مؤلف با «نظری جدی و عمیق» این مطلب را بحث کرده باوتبریک می‌گوید.

مؤلف دریاد داشتی که باآخر کتاب افزوده می‌نویسد: ممکن بودعنوان این کتاب کوچک را «یک دوستداررمان پلیسی بگذشته خودنظرمی‌افکند» بگذاریم؛ و سپس به تالیفات جامع دیگری از نویسندگان دیگر در این باب اشاره می‌کند اما بنظرمن کاری که فریدون هویدا با نوشتن این کتاب کرد «براتب از کاری که «یک دوستدارمان پلیسی» می‌تواند بکند بالاتر است من خود ازدوستداران رمان‌های پلیسی‌ام و هرگز آنچه را که او با دقت و موشکافی قابل تحسین درخلاف رمان‌های پلیسی دیده و احساس کرده ندیده‌ام و کتاب او برای من و سایر دوستداران رمان‌های پلیسی نه تنها بدیع و آموزنده است بلکه دریچه تازه‌ای بروی زندگی گذشته مخصوصاً دوران کودکی‌مان می‌گشاید و فقط پس از خواندن کتاب او می‌توانیم بفهمیم که چه قدرتی در «آرسن لوپن» یا «فانتوما» یا «شرلوك هلمس» بود که ما را وادار می‌کرد باهمه سرزنش‌ها و تهدیدهای پدر و مادر نیمه شب، وقتی همه بخواب رفته بودند از جای برخیزیم و چراغ را روشن کنیم و دنباله «دره

۱- Fereydoun Hoveyda, Petite Histoire du Roman Policier. Editions du Pavillon

ترس را که با همه توپ و تشرهای معلم تا نیمه در کلاس خواننده بودیم بخوانیم. همینطور پس از مطالعه کتاب اوست که می فهمیم چرا فلان رمان پلیسی، با اینکه داستانی تازه و پرماجر است؛ هیچان و لذتی که مطالعه رمان پلیسی دیگری دارد در ما نمی انگیزد. درحقیقت «تاریخچه رمان پلیسی» تحقیق خشکی در بکرشته از «تاریخ ادبیات» نیست بلکه نویسنده با بیانی ساده؛ و گاهی شاعرانه، روحیات قهرمانان رمان های پلیسی را وصف می کند، ضعفها و عیبهای آنانرا می شمرد و خصائص پسندیده ای که ما را بطرف آنها میکشد و مجذوبمان می کند در آنها نشان می دهد. هویدا فقط به ذکر اینکه فلان شیوه در رمان پلیسی در فلان زمان پیدا شد و فلان وقت متروک گشت اکتفا نمی کند بلکه عوامل اجتماعی که موجب پیدایش آن شیوه

بود شرح می دهد و

زندگی و مرکز سبک های

نویسنده گی در این رشته

از پشت ذره بین تحولات

اجتماعی بمامی نمایاند.

در این جا مجال و

توانائی آن نیست که

«تاریخچه رمان پلیسی»

را آنطور که فریدون

نوشته بخوانند گان سخن

عرضه کنم بلکه مختصری

از آنچه را که از مطالعه

کتاب او درک کرده ام

در این سطور منعکس می

کنم:

افسانه های کهن

ریشه های رمان پلیسی

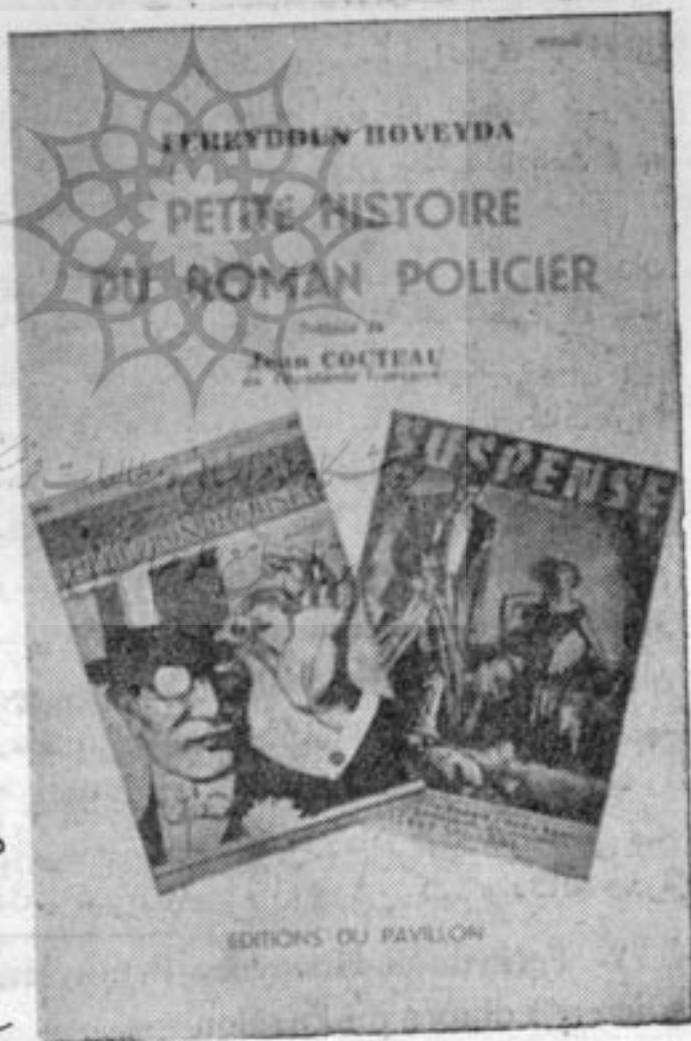
در ظلمت زمان های گذشته

نا پدید می شود. در

افسانه های کهن بادیه

نشینان عرب اغلب می بینیم

که آنها از روی جای پای



شترهای خود، حیوان گمشده را بازمی یابند. در فلکلمنتهای دیگر نیز نظیر این قصه بسیار است. در قصه‌های تورات در کتاب هرودوت و در سایر متون قدیمی بمطالبی برمی‌خوریم که نشان می‌دهد روشی که نویسندگان رمانهای پلیسی بعدها بکار بردند از نظر قدما مخفی نبوده است. آیا داستان‌های هزارویکشب با ماجراهای شرلوک هلمس شباهت ندارد؟ داستان پسران سلطان یمن را بخاطر پیاورید که بطور دقیق خصوصیات شتر گمشده‌ای را شرح دادند و متهم بدزدی گشتند در حالیکه فقط نشانی‌های شتر گمشده‌ای را از روی آنچه در راه خود دیده بودند گفته بودند. اما بین این سرگذشت‌های قدیمی و رمان پلیسی تفاوتی عمیق هست. رشته‌ای که رمان پلیسی جدید را با قهرمانان داستانی یونانی و ایرانی و عرب مربوط می‌کند باید در وسعت یافتن و پیچیده شدن جامعه‌های بشری جستجو کرد. شهرها بزرگتر می‌شود، سازمان پلیس بوجود می‌آید دیگر موضوع گفتگوی ماستر گمشده در میان نیست بلکه آنچه یا آنکه گمشده یا مخصوصاً خود را گم کرده مخفی گاه‌های تازه پیدا می‌کند که یافتن آنها محتاج مهارت و کوشش بیشتری است.

ادگار پو

پیش از آنکه به ادگار آلن پو، پدر واقعی رمان پلیسی برسیم در آثار ولتر، ویکتور، بومارشه، بالزاک، بکتور هوگو و بسیاری دیگر، باید ریشه‌های اصلی رمان پلیسی جدید را جستجو کنیم. ادگار پو از استدلال علمی چون سلاح برنده و خطرناکی برای حل اسرار آمیزترین معماها استفاده میکند. ادگار پو در داستان‌های کوتاه پلیسی خود اوضاع و محیطی ایجاد می‌کند و تکنیکی بکار می‌برد که بعدها بزرگترین نویسندگان رمان پلیسی از آن استفاده می‌کنند. داستان‌های پوپایه تمام بنای ادبیات پلیسی است. از طرفی در حالیکه پو و سایر نویسندگان انگلوساکن مشغول تکمیل تکنیک داستانهای پلیسی بوده‌اند در فرانسه داستان‌های پاورقی توسعه می‌یابد و «روکامبول» و «اسرار پاریس» در رمان‌های پلیسی جدید تأثیر خود را باقی می‌گذارند. اما دنباله کار ادگار پو نه در آمریکا بلکه در اروپا گرفته می‌شود.

هلمس

بزرگترین شاگرد پو کنان دوئل است که شیوه استنتاج را بعد از اعلائی ممکن خود می‌رساند. شرلوک هلمس بوجود می‌آید. مانند «دوپن» قهرمان آلن پو، او نیز دوستی دارد که سادگی و گاهی حماقت او، خصوصیات معنوی هلمس را برجسته تر نشان می‌دهد. این دوست دکتر واتسن است که

وقتی درست او را می‌شناسیم از اینکه مرضائی هم وجود داشته‌اند که به او مراجعه می‌کردند متعجب می‌شویم. بسیاری از نویسندگان دیگر سعی کرده‌اند که در رمان‌های خود واتسن جدیدی بوجود آورند ولی وقتی آنها را با دوست شرلوك هلمس مقایسه می‌کنیم، دکتر واتسن بنظر رمان مرد بسیار با هوشی جلوه می‌کند. اما چاره‌ای نیست؛ شرلوك هلمس بدون دکتر واتسن نمی‌تواند وجود داشته باشد. حتی مسوریس بلان در «شرلوك هولمس» خود مجبور است يك «ویلسن» را وارد میدان کند که کاریکاتور دکتر واتسن است. دوئل نیز مانند الن بو بداستانهای کوتاه پلیسی بیشتر علاقه‌نشان می‌دهد و فقط سه سرگذشت از سرگذشتهای هلمس جنبه رمان دارد که اتفاقاً آنها رانمی‌توان بهترین آثار دوئل محسوب کرد.

سرارتور کنان دوئل در ۱۸۵۹ متولد شد و در ۱۹۳۰ درگذشت. وی ابتدا شغل طبابت داشت و خیلی زود این شغل را رها کرد و بادیات پرداخت. ماجراهای «هولمس» ابتدا در «ستراند ماگازین» چاپ شد و با موفقیت بزرگی روبرو گردید. اما دوئل ادبیات پلیسی را ناچیز می‌دانست. روزی تصمیم گرفت که کار هولمس مزاحم را پایان رساند و در «مسئله نهائی» کار آگاه مشهور را در مبارزه با دکتر موربارتی هلاک کرد. اما مردم سلیقه دیگری داشتند. سیل نامه‌های فحش و ناسزا بطرف خانه دوئل روان شد و نویسنده وقتی فهمید که بسیاری از خوانندگان از مارك هولمس سخت گریسته‌اند ناچار شد در «خانه خالی» دوباره او را وارد میدان کند و چنین بنمایاند که کار آگاه مخصوصاً خود را به مردن زده بود.

موقیتی که «هولمس» بدست آورد نباید موجب نادیده گرفتن ضعف کار دوئل و اقتباس‌هایی که از دیگران کرده‌شود. بعلاوه بسیاری از انتریک‌های او تکرار می‌شود. حتی درباره هلمس نکته‌های ظریف بسیار گفته‌اند و یکی از آنها اینست: یکروز هلمس زودتر از دکتر واتسن در سر میز صبحانه حاضر شد. وقتی دکتر برای خوردن صبحانه آمد هلمس بدون اینکه سرش را بلند کند گفت: «واتسن عزیزم من می‌توانم بگویم که شما امروز يك زیر-شلواری سرخ پوشیده‌اید.» واتسن در حالیکه از این حرف متعجب شده بود گفت:

«از کجا حدس زدید؟» هولمس گفت: «خیلی ساده است، شما فراموش کردید شلوار خود را بپوشید!»

اما این انتقادات آنقدرها مهم نیست. شولوك هلمس خود را بخوانند.

گان رمان‌های پلیسی تحمیل کرده است.

آرسن لوپن

بیش از شرلوک هولمز، آرسن لوپن قهرمان داستانهای موريس لوبلان دزد و درعین حال، دشمن ثروتمندان حامی یتیمان و بیوگان در این خوانندگان تأثیر نموده است. وی از هلمس بامیشتر نزدیک است زیرا همیشه مردم را گواہ کارهای خود می‌گیرد. در سراسر داستان، چشمک شیطنت آمیزی را که بیا می‌زند احساس می‌کنیم.

مسخرگی‌های کودکانه او، با آنکه قدرت فوق العاده در وجودش هست، او را یک فرد بشری بامی‌نمایاند. مانند «سویرمن» از ستاره دیگری بزمین نیامده است. او از زمین ماست و خصائص نژاد بشری را بمنتهی حد خود در او می‌بینیم. آرسن لوپن، آخرین نجیب‌زاده‌ای که علیه اجتماعی که پول بر آن تسلط دارد قیام نمود، مقلدین بسیار دارد، اما هیچکس بیایه او نرسیدند و امروز جز فراموش شدگانند.

فانتوما

در ۱۹۱۱، تصویر شبحی که بر درودیوان، در روزنامه و در دالانهای قطار زیرزمینی پاریس دیده می‌شد حسن کنجکاوی پاریسی‌ها را بشدت تحریک کرده بود. این نقابدار موحش سیاه پوش و خنجر بدست که در هر گوشه پاریس بدان برمی‌خورند، فانتوما، مخلوق «پرسوستر» و «مارسل آلن» بود که بوجود آمده بود. هر گاه کتاب تازه‌ای فانتوما، سلطان جنایت و ترس را بیشتر بخوانند گان رمان‌های پلیسی معرفی می‌کرد. «سوستر» در ۱۹۱۴ می‌میرد و «الان» کار مشترک را پس از جنگ بتنهایی دنبال می‌کند. کتابهای او به بیشتر از ۲۰ زبان ترجمه می‌شود. *علم علوم انسانی*

فانتوما مانند آرسن لوپن علیه جامعه یاغی است.

اما یاغیگری او بشکل جنایت درآمده است (در حالیکه آرسن لوپن هرگز بقتل دست نمی‌برد). برخلاف هلمس و لوپن آنچه بیشتر افکار عمومی را متوجه‌اش می‌سازد خستگی ناپذیری، زیبایی و قدرت خدائی اوست. او پول را دوست دارد ولی جنایت را می‌پرستد. دائماسعی می‌کند که در میدان جنایت از همه حتی از خودش جلو بیفتد و در مقابل چشم همه جنایتی جسورانه‌تر، موحش‌تر و بیهوده‌تر انجام دهد. فانتوما کودک قرن ماست: اتومبیل، هواپیما و زیردریایی برای او اسرار آمیز نیستند و رموز همه آنها را می‌داند. به تحقیق نمی‌توان گفت که فانتوما کیست. گاهی شخصیت یک فرد معین را

مجسم می‌کند؛ گاهی روحیات دو موجود مختلف را دارد. همه جا هست و هیچ جانیست. سایه او بالای عجیب‌ترین اسرار در حرکت است.
فانتوما بمانشان می‌دهد که معنی ترقی و علم و فنی که آلت دست جنایت کار باشد چیست. تا پیش از داستان فانتوما، پلیس‌ها و کارآگاهان و دزدان فقط به «افراد» حمله می‌کردند. فانتوما با آنها تفاوت دارد: در پشت سر افراد، هدفش اجتماع است.

گیوم آپولینر درباره اومی نویسد: این رمان غیرعادی پرازحیات و تخیل که هر طور قلم نویسنده رفته نوشته شده ولی عظمتی در آن احساس می‌شود بیش از پیش علاقمند پیدا کرده است. «فانتوما» از نظر تخیلی یکی از فنی‌ترین آناری است که تا کنون بوجود آمده است. وصف اشخاص و عمل‌ها در آن همیشه دقیق است و برای زبان و عوام سند معتبری است.

نویسندگان و شاعران بسیاری از جمله بلز ساندرار، آراگون، کوکتو فرانسس کارکو مراتب تحسین خود را نسبت به فانتوما مخفی نکرده‌اند. روبرد سنوس یکی از اشعار معروف خود را بنام «شکوه و شکایت فانتوما» با اختصاص داده است. وی پس از «شرح غم انگیز» کارهای جنایتکار بزرگ شعر خود را اینطور تمام می‌کند: «این شیخ چشم خاکستری که سایه عظیم خود را بروی پاریس و دنیا می‌کشد و در سکوت ناگهان پدیدار می‌گردد کیست؟»

فانتوما، آیا این توئی که بروی بام‌ها پیا خاسته‌ای؟»

پروفسور گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی جورج فرازمنند

رتال جامع علوم انسانی